

• دریافت ۹۱/۰۲/۱۳

• تأیید ۹۱/۴/۱۳

## افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی در

### تاریخ جهانگشای جوینی

احمد خاتمی\*

زیبا قریشی\*\*

#### چکیده

پژوهش در افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی و کارکرد آنها در لایه‌لای آثار و متون کهن، از اهمیت و ضرورت ویژه برخوردار است. در مقاله حاضر سعی بر آن است تا با بازخوانی تاریخ جهانگشای جوینی، تألیف عظاملک جوینی (۶۸۱-۶۲۳ ق)، ضمن بیان محورهایی که حکایت از عشق و علاقه نویسنده به فرهنگ و تاریخ ایرانی - اسلامی دارد، جایگاه افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی را در آن روشن کند و کارکرد هر یک از افسانه‌ها و اسطوره‌ها و هدف و غرض نویسنده کتاب را از ذکر آنها معلوم نماید. در این مقاله که گزارشی است از پژوهشی مفصل درباره افسانه و اسطوره در تاریخ جهانگشای جوینی، شانزده افسانه و اسطوره ایرانی بررسی شده و نقش و تأثیر آنها در یادآوری شکوه و تمدن ایرانی خاطرنشان گردیده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

#### کلید واژه‌ها:

تاریخ جهانگشای جوینی، افسانه، اسطوره، اسطوره‌های ایرانی.

A\_khatami@sbu.ac.ir

\* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

از مهم‌ترین آثار ادبی تاریخی، تاریخ جهانگشای جویی است. اهمیت تاریخ جهانگشای، علاوه بر وجه تاریخی که آن را به مأخذی منحصر به فرد برای تاریخ مغول تبدیل کرده و محققان ایرانی و غیرایرانی را واداشته تا در تحقیقات خود مکرر بدان استناد نمایند، به سبب وجوه دیگری است که هر یک در جای خود محل تأمل و پژوهش است. یکی از جنبه‌های تاریخ جهانگشای جویی که تاکنون کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته، افسانه‌ها و اسطوره‌های کتاب است. افسانه‌ها و اسطوره‌های مغولی و ایرانی و گه‌گاه افسانه‌ها و اسطوره‌های مشترک ملل گوناگون. عطاملک که با تدبیر، دوراندیشی و آینده‌نگری خود کتاب تاریخ جهانگشای را برای ما به ارث نهاده و فاجعه بی‌نظیر حمله مغول به ایران را با شگردهای خاص گزارش نموده، اسطوره‌ها را نیز دستاویز مناسبی برای نقل حوادث کرده است. بررسی اسطوره‌های تاریخ جهانگشای، حکایت از آن دارد که جویی، اسطوره‌های مغولی را بیشتر برای نشان دادن سطح فرهنگ مغولان و اسطوره‌های ایرانی را برای نشان دادن قدمت و عظمت فرهنگ و تمدن ایرانی به کار گرفته است. این مقاله که گزارشی است کوتاه از پژوهشی مفصل درباره اسطوره و کارکردهای آن در تاریخ جهانگشای، بر آن است تا افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی را در این کتاب بکاود و اغراض و اهداف نویسنده کتاب را تا آنجا که شواهد و قرائن تأیید می‌کند، برای خوانندگان روشن نماید. اما بیش از آن و برای تبیین مواضع جویی در تاریخ جهانگشای، نمونه‌هایی از روش و اهداف او در نقل گزارش‌های تاریخی ارائه و سپس داستان‌ها و شخصیت‌ها و پهلوانان افسانه‌ای ایران که عطاملک از آنها در مواضع خویش استفاده کرده، بررسی می‌شود.

عطاملک جویی با وجود اینکه تاریخ جهانگشای را برای ضبط و ثبت تاریخ مغولان نگاشته و در صدد مدح و ثنای مغولان برآمده، در جای جای کتاب از بیان حقایق تاریخی خودداری نکرده و در پوشش مدح و ثنای خانان، گزارش‌هایی از تاریخ، نقل کرده که حاوی مطالب مهمی در روشنگری وقایع تاریخی است.

گزارش‌های او محورهایی را در برمی‌گیرد که مهم‌ترین آنها از این قرار است:

۱. افشای وحشی‌گری مغولان: یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ جهانگشای و از موفق‌ترین شگردهای عطاملک، بیان غیرمستقیم وحشی‌گری مغولان است که به عنوان یکی از محورهای کتاب، قابل بررسی است. به عنوان نمونه در «ذکر احوال مرو و کیفیت واقعه آن» که به سقوط شهر مرو در سال ۶۱۸ ه. ق به دست مغولان منجر شد، چنین نقل می‌کند:

«... تا روز دیگر که غرّه محرم سنه ثمان عشره و ستمائة بود و سلخ عمر اکثر اهالی مرو، تولى ° آن ضرغام مقتحم ° با لشکری چون شب مُدلهم و دریای مُلتطم، از کثرت فزون از ریگ بیابان... مجیرالملک جز ایلی و انقیاد بیرون شدى ندید، بامداد که آفتاب برقع سیاه از روی چو ماه برداشت، امام جمال‌الدین را که از کبار ائمه مرو بود، به رسالت بفرستاد و امان خواست... احوال شهر از او تفحص فرمود و تفصیل متمولان و معارف خواست. دویست کس را نسخه داد. بفرمود تا آن جاعت را حاضر آوردند. از مطالبه آن قوم زلزلت الارض زلزله‌ها، و از استخراج مدفونات از نقود و تجملات، گفتی اخرجت الارض ائقالها و بعد از آن، لشکر در رفت و خواص و عوام را از کرام و لثام به صحرا می‌راند. چهار شبانروز خلق بیرون می‌آمد. تمامت را بداشتند. زنان را از مردان جدا کردند. ای بسا پری‌وشان را که از کنار شوهران بیرون می‌کشیدند و خواهران را از برادران جدا می‌کردند و فرزندان را از کنار مادران می‌ستدند و از غصب ابکار، پدران و مادران را دل‌افگار و فرمان‌رسانیدند که بیرون چهار صد محترفه که تعیین کردند و از میان مردان گزین و بعضی کودکان از دختران و پسران که به اسیری براندند، تمامت خلق را با زنان و فرزندان ایشان بکشند و بر هیچ کس از زن و مرد ابقا نکردند... شب را چندان کشته بودند که کوه‌ها پشته و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت.» (جویبی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۳۳۹-۳۳۷)

**۲. تأیید و تمجید از خصال نیک انسانی:** از محورهای دیگر کتاب، توجه نویسنده به اخلاق و خصائل انسانی است که پرتو آن ضمن توصیه به حکام برای رعایت مسائل اخلاقی و انسانی، ناسازگاری‌های مغولان را نیز بازگو می‌کند. «در ذکر صادرات افعال قآن» و از زبان او نوشته است که: «... بر مرد بیدار، که به نور عقل آراسته باشد، سزد که خود را به ابقاء نام خیر زنده دارد... و به هر وقت که ذکر اسلاف ملوک و عادات و رسوم ایشان رفتی، چون سخن به ذکر اکتناز و احتیاز زر و سیم رسیدی، فرمودی که جماعتی که گنج‌های ثمین در زیرزمین ودیعت نهاده‌اند، از نصاب خرد و رای متین بی‌نصیب بوده‌اند؛ چه، میان آن گنج و خاک تفاوتی صورت نمی‌توان کرد، چون سبب دفع مضرّتی و موجب مایه منفعتی نمی‌توان گشت. (همان، ۳۸۲)

**۳. تقبیح و سرزنش اخلاق ناپسند:** همچنین است مذمت رفتارهای غیرانسانی و نکوهش اخلاق ناپسند که ادامه و مکمل مباحث اخلاق نویسنده است، برای نمونه در ذکر توجه خان جهانگشای به ممالک سلطان و استخلاص اترار، در بیان خیانت قراچه، یکی از امرای سلطان محمد خوارزمشاه، چنین می‌آورد:

«... جغتای و اوکتای را بر سر لشکر که به محاصره اترار نامزد کرده بودند، بگذاشت، چنان

که خیل از جوانب بر کار شد، بر مداومت جنگ آغاز نهادند و مدت پنج ماه مقاومت نمودند. عاقبت ارباب اترار را چون کار به اضطرار رسید، قراجا از غایر در ایل شدن و شهر بدان جماعت سپردن استنطاق می‌کرد.

غایر چون دانست که ماده این آشوب‌ها اوست و به هیچ وجه ابقا را از آن جانب تصوّر نمی‌توانست کرد و هیچ کناری نمی‌دانست که از میان بیرون جَهَد، جهد و جدّ بی‌حدّ می‌نمود و مصالحت را مصلحت کار نمی‌دانست و بدان رضا نمی‌داد، به علت آنکه با ولی نعمت ° یعنی سلطان ° اگر بی‌وفایی کنیم، عذر غدر را چه محل نهیم و از ملامت [و] تقریب مسلمانان به کدام بهانه تفصّی نماییم؟ قراجا نیز در آن باب‌الحاح نکرد و چندان توقّف نمود که:

چو خورشید گشت از جهان ناپدید      شب تیره بر روز دامن کشید  
با اکثر لشکر خویش از دروازه صوفی‌خانه بیرون رفت و لشکر تتر هم در شب بدان دروازه در رفتند و قراجا را موقوف کردند... و او را با جمعی قواد به خدمت پادشاه زادگان بردند... و به آخر فرمودند که تو با مخدوم خود با چندان سوابق حقوق که او را در ذمّت تو ثابت شده، وفا نمودی، ما را نیز از تو طمع یکدلی نتواند بود؛ او را با تمامت اصحاب او به درجه شهادت رسانیدند.» (همان، ۲۶۰-۲۵۹)

**۴. اظهار حسن وطن‌دوستی و عرق ملی آگاهانه و تأسّف و تحسّر از حمله مغول به ایران:**  
عظامک حسرت و تأسّف خود را در ریخته شدن خون جوانان وطن، در حمله مغولان به کشورش و سقوط شهرها یکی پس از دیگری و شکست سپاهیان ایران حتّی با توجه به شجاعت‌های سلطان جلال‌الدین، در هنگامه فرا رسیدن بهار چنین توصیف می‌کند:

«چون خیر قدوم ربیع به ربع مسکون و رباع عالم رسید، سبزه چون دل مغمومان از جای برخاست و هنگام اسحار بر اغصان اشجار، بلبلان بر مرافقت فاختگان و قماری شیون و نوحه‌گری آغاز کردند و بر یاد جوانانی که هر بهار بر چهره انوار و ازهار در بساتین و متنزهات می‌کش و غمگسار بودندی، سحاب از دیده‌ها اشک می‌بارید و می‌گفت باران است، و غنچه در حسرت غنجان از دلتنگی، خون در شیشه می‌کرد و فرا می‌نمود که خنده است؛ گل بر تأسّف گل‌رخان بنفشه عذار، جامه چاک می‌کرد و می‌گفت شکفته‌ام؛ سوسن در کسوت سوکواران ازرق می‌پوشید و اُغلوپه می‌داد که آسمان رنگم؛ سرو آزاد از تلّف هر سرو قامتی خوش‌رفتار، به مدد آه سردی که صباح هر سحرگاه برمی‌کشید، پشت دو تا می‌کرد و آن را تبختری نام نهاده بود و بر وفاق او خلاف از پریشانی سر بر خاک تیره می‌نهاد و از غصّه روزگار خاک بر سر می‌کرد...» (همان، ۳۱۷)

۵. **تعصب آگاهانه نسبت به عقاید مذهبی:** نویسنده بر این باور است که حمله مغولان بی‌دین و بت‌پرست به ایران، گرچه با شکست ایرانیان مسلمان رقم خورد، ولی با توجه به فرهنگ اسلامی ایرانی، مغولان با اسلام آشنا شدند و بسیاری از آنان به اسلام گرویدند و این خواست و حکمت خداوندی بود. وی، در دیباچه کتاب خود چنین می‌نویسد:

«... اما آنچه از راه عقل و نقل بدان می‌توان رسید و از وهم و فهم نه دور است، در دو قسم محصور است: اول ظهور معجزه نبوت است و دوم کلام؛ و معجزه از این قوی‌تر تواند بود که بعد ششصد و اند سال، تحقیق حدیث زویت لی‌الارض فأریت مشارقها و مغاربها و سَبَّيْلُ مَلِكِ أُمْتِي مازَوِي لِي مِنْهَا، در ضمن خروج لشکر بیگانه میسر شود؟ ... تا بدان سبب لوای اسلام افراخته‌تر شود و شمع دین افروخته‌تر و آفتاب دین محمدی سایه بر دیاری افکند که بوی اسلام مشام ایشان را معطر نگردانیده بود و آواز تکبیر و اذن سمع ایشان را ذوق نداده... و اکنون چندان مؤمن موحد روی بدان جانب نهاده است... که از حد حصر و احصاء تجاوز نموده است.» (همان، ۱۸۶)

اینک پس از اشارتی که به محورهای در گزارش‌های عظاملک شد، به بررسی و بیان افسانه‌ها، پهلوانان افسانه‌ای ایران و اسطوره‌هایی که عظاملک در ضمن و ذیل گزارش‌های خود از آنها استفاده کرده، پرداخته می‌شود.

۱. همان‌طور که در تاریخ ثبت است، دلیل اصلی حمله مغول به ایران، کشتن حدود ۴۵۰ نفر بازرگان مغول به دست غایرخان، والی شهر اترار، از نزدیکان ترکان خاتون، مادر سلطان محمد خوارزمشاه بود و به دنبال آن کشتن فرستاده چنگیز جهت تسلیم غایرخان به وی توسط سلطان محمد و این اعمال که پس از معاهده صلح سال ۶۱۵ ه. ق. بین چنگیز و سلطان محمد خوارزمشاه انجام یافته بود و همه از روی بی‌خردی و بی‌سیاستی و عهدشکنی پادشاه خوارزم بود، باعث حمله مغول و آن همه ویرانی گردید. (جوبینی، ۱۳۸۷، ج ۱، مقدمه مصحح، ۲۸-۲۷؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۷: ۳۷)

عظاملک در شرح ماجرا و تقبیح این رفتار چنین نقل می‌کند:

«... غایرخان... طمع در مال ایشان کرد، بدین سبب تمامت ایشان را موقوف کرد و به اعلام احوال ایشان رسولی به عراق فرستاد و به حضرت سلطان و سلطان نیز بی‌تفکر به اباحت خون ایشان مثال داد و مال ایشان حلال پنداشت و ندانست که زندگانی حرام خواهد شد، بلکه وبال و مرغ اقبال بی‌پر و بال:

هر آن کس که دارد روانش خرد      سرمایه کارها بنگرد<sup>۱</sup>  
(جوبینی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۵۵)

و سپس با اشاره به داستان زندانی شدن بیژن، یکی از پهلوانان اسطوره‌ای ایران، به دستور افراسیاب در چاه و تأکید بر این نکته که ظلم و بدی از یادها نخواهد رفت و ظالم کیفرش را خواهد دید، در «ذکر سبب قصد ممالک سلطان» چنین نقل می‌کند:

«... و سلطان سعید را از فظاظت خوی و درشتی عادت و خیم، وخامت حاصل آمد و عاقبت عاقاب را مرارت عقاب آن بایست چشید و اخلاف را مرارت خلاف کشید.

اگر بد کنی، هم تو کیفر کنی      نه چشم زمانه به خواب اندر است  
بر ایوان‌ها نقش بیژن هنوز      به زندان افراسیاب اندر است  
(همان، ۲۵۶)

۲. در سال ۶۱۷ ه.ق، وقتی مغولان پس از فتح شهرهای اترار و بخارا و سمرقند روانه فتح سایر شهرهای ماوراءالنهر یعنی فناکت، خجند و فرغانه شدند، در این میان تنها شهر خجند و حکمران آن تیمور ملک در کنار سیحون مردانه مبارزه کرد و در نهایت چون یارای مقاومت نداشت، از راه شط به فناکت و از آنجا به خوارزم و حدود خراسان به اردوی خوارزمشاه پیوست. عظاملک تحت تأثیر شجاعت و رشادت‌های تیمورملک، پای رستم، بزرگ‌ترین پهلوان اسطوره‌ای ایران را به میان می‌کشد و در «ذکر استخلاص فناکت و خجند و احوال تیمورملک» چنین نقل می‌کند:

«... و متوجه خجند شدند و چون آنجا رسیدند، ارباب شهر به حصار پناهندند و از طوارق زمان خلاص یافتند و امیر آن، تیمورملک بود که اگر رستم در زمان او بودی، جز غاشیه‌داری او نکردی.» (همان، ۲۶۷)

مشاهده می‌شود که نویسنده، تیمورملک را تا آنجا بزرگ داشته که معتقد است اگر رستم در زمان تیمورملک بود، به خدمت او درمی‌آمد و غایشه‌دار او می‌شد و این نکته نیز بیانگر حس وطن‌دوستی و تقدیر از ایستادگی و شجاعت در مقابل دشمنان است.

۳. سلطان محمد خوارزمشاه غالباً از روبه‌رو شدن با سپاهیان مغول وحشت داشت و حتی در زمانهایی که می‌توانست با ایستادگی و مقاومت به لشکریان مغول پیروز گردد، ترس از مغولان، عنان پایداری را از کف او ربوده بود. (همان، مقدمه مصحح، ۳۴)

عظاملک در «ذکر استخلاص سمرقند»، با توجه به گریز سلطان محمد و سپردن شهر به فرماندهان لشکر و سپاهیان خود، ضمن تقبیح فرار سلطان و نیز تمجید از فرماندهان و امیران سپاه خوارزمشاهی و مقایسه آنها با پهلوانان اسطوره‌ای ایران چنین ذکر می‌کند:

«... سلطان چون از معرکه بازگشت، ماسکه سکون، از دست شده و جاذبه قرار با فرار بدل گشته، حیرت و زیع در نهاد او قرار گرفته، جهت محافظت بر بلاد و أمصار، اکثر قوآد و انصار تخصیص کرد و از آن جملت سمرقند را به صد و دو هزار مرد تخصیص فرمود. شست هزار ترکان بودند با خانانی که وجوه اعیان سلطان بودند که اسفندیار رویین تن اگر زخم تیر و گزارد سنان ایشان دیدی، جز عجز و امان حیلۀ دیگر ندانستی و پنجاه هزار تازیک از مفردانی که هر یک فی نفسه رستم وقت و بر سر آمدۀ لشکرها بودند و بیست عدد پیل تمام هیکل دیو شکل...» (همان، ۲۹۳)

همان‌گونه که مشهود است، عطاملک فرار سلطان محمد را انحراف از راه راست دانسته و خانان لشکریان ترک را چنان تمجید می‌کند که حتی اگر اسفندیار رویین تن هم مقابل آنان قرار گیرد در برابر سلاح جنگی آنان عاجز مانده و چاره کارش فقط امان خواستن خواهد بود. از طرف دیگر سپاهیان غیرایرانی لشکر خوارزمشاهی را همانند رستم دانسته که برگزیده‌ترین سپاهیان بودند. بیان اوصاف فوق ضمن تقبیح فرار سلطان محمد علاقه درونی عطاملک را به ایران<sup>۴</sup> از تشبیه و حتی برتر دانستن سپاهیان خوارزمشاه به پهلوانان اساطیری ایران<sup>۵</sup> نشان می‌دهد.

۴. در جنگی که در کنار رود سند درگرفته بود، پس از آنکه سلطان جلال‌الدین به آب می‌زند و دور می‌شود، لشکر مغول می‌خواهد تا به تعقیب او به آب بزند که چنگیزخان مانع می‌شود و به تعریف و تمجید سلطان جلال‌الدین می‌پردازد. عطاملک در «ذکر توجه چنگیزخان به حرب سلطان»، با توجه به عشق به میهن و فرهنگ اساطیری ایران زمین و مانند کردن سلطان جلال‌الدین به رستم، چنین می‌نویسد: «... چنگیزخان چون دید که او خود را در آب افکند، لشکر مغول خواست تا خود را بر عقب او فرا آب دهد، چنگیزخان مانع شد و از غایت تعجب دست بر دهان نهاد. با پسران می‌گفت از پدر، پسر چنین باید:<sup>۶</sup>

چو اسفندیار از پسش بنگرید      بدان سوی رودش به خشکی بدید  
همی گفت کاین را نخوانید مرد      یکی ژنده پیل است با شاخ و برد<sup>۳</sup>  
همی گفت و می‌کرد از آن سونگاه      که رستم همی رفت جویان راه<sup>۴</sup>

(همان، ۳۱۴)

۵. در شوال سال ۶۱۸ ه. ق، در کنار رود سند، جنگ سختی بین سلطان جلال‌الدین و چنگیزخان درگرفت که بالاخره، سلطان پس از شکست به شط سند زد و شناکان با اسب خود از مهلکه گریخت. اما مادر و زنان حرم وی اسیر شدند و حتی پسر هفت ساله وی را کشتند.

عطاملک در اولین بهار پس از این ماجرا و تحت تأثیر کشتار بی‌رحمانه مغول‌ها و با احساس درد و رنج و حس میهن‌دوستی خود، آوازخوانی بلبلان و پرندگان بهاری را نوحه‌سرایی آنها به مناسبت کشته شدن جوانان میهن‌دانسته و باز با اشاره به داستان غم‌انگیز مرگ اسفندیار، شاهزاده و یکی از پهلوانان افسانه‌ای ایران، در «ذکر مراجعت چنگیزخان» چنین می‌آورد:

«هنگامی که چنگیزخان از فرشاور، عزیمت مراجعت با مسکن اصلی به امضا رسانید، مصادف با فصل ربیع بوده است.

نگه کن سحرگاه تا بشنوی      ز بلبل سخن گفتن پهلوی  
همی نالد از مرگ اسفندیار      ندارد جز از ناله زو یادگار<sup>۵</sup>

(همان، ۳۱۷)

که در این دو بیت، آواز بلبل را مرثیه‌ای بر مرگ اسفندیار پنداشته و سپس با دو بیت زیر ادامه می‌دهد:

«کس لب به طرب به خنده نگشود امسال      وز فتنه دمی جهان نیاسود امسال  
در خون گلم که چهره بنمود امسال      با وقت چنین چه وقت گل بود امسال

(همان)

که حاکی از تأسف و تحسّر او از مرگ جوانان وطن است و حتی انتظار ندارد درختان از غم چنین فاجعه‌ای در بهار به گل بنشینند.

۶. عطاملک «در ذکر مبدأ دولت سلاطین خوارزم» در وصف لشکرکشی سلطان تکش خوارزمشاه به ری در سال ۵۹۰ ه. ق، برای سرکوب طغرل سلطان که سرکشی و عهدشکنی کرده بود<sup>۶</sup> و سرانجام توسط یکی از سرداران سلطان به نام اینانج کشته شد<sup>۷</sup> چنین می‌نویسد:

«... چون قتلغ اینانج او را بیافت، گفت: «مطلوب تویی در این میانه و مقصود از تکاپوی خویش و بیگانه». به یک ضربت، نخوت جبروت و سطوت رهبوت از دماغ پر از کبر او ببرد و روح او به مرکز اصلی سپرد... و او را بر شتری افکندند و به نزدیک سلطان آوردند... سر او را به بغداد فرستاد و جثّه او را در بازار ری بر دار کردند... و کمال‌الدین شاعر را که از ندما و مدّاح او بود، گرفته بودند. او را به خدمت وزیر نظام‌الملک مسعود بردند. وزیر با او گفت: «این همه آوازه قوّت و شوکت طغرلک آن بود که مقدّمه یزک لشکر پادشاه اسلام را به یک حمله پای نداشت» کمال‌الدین در حال گفت:

ز بیژن فزون بود هومان به زور      هنر عیب گردد چو برگشت هور<sup>۸</sup>



(همان، ج ۲: ۶۰-۵۹)

که در اینجا عطاملک از زبان کمال‌الدین شاعر، اینانج، سردار خوارزمشاه را با بیژن، پهلوان اسطوره‌ای شاهنامه و طغرل سلطان را با هومان، یکی از پهلوانان توران زمین مقایسه کرده و به عبارتی وطن‌دوستی و خوشحالی خود را از پیروزی اینانج بر طغرلک بروز داده است.

۷. سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۲ ه. ق، برای سرکوب قبایل قرقیز و قیچاق از شهر جند گذشت و در دشت قیچاق به طور اتفاقی با گروهی از مغولان که از لشکریان جوجی، پسر چنگیز، بودند برخورد و علی‌رغم اینکه مغولان عزم جنگ با وی را نداشتند، ولی سلطان از روی غرور و به بهانه اینکه همه کفار در چشم او یکسانند، به ایشان حمله برد. مغولان در این جنگ شجاعانه جنگیدند و چون مایل به جنگ نبودند، شبانه گریختند و خوارزمشاه، در سال ۶۱۳ ه. ق به سمرقند بازگشت. این حادثه و رشادت‌های مغولان، سلطان را به وحشت انداخت و منجر به این شد که در وقایع بعد، تا حد امکان از مقابله با قوم مغول خودداری کند. (همان، مقدمه مصحح، ج ۱: ۲۷-۲۶)

«... و تردّد و تحیر به احوال او راه یافته بود و انقسام باطن او، ظاهراً او را مشوش کرده... و دانست که به زور این بلا را به خود کشیده است، پریشانی و ضجرت بر احوال او استیلا می‌یافت و پشیمانی در اقوال او پیدا می‌شد، ... جاسوس نام و ننگ ملت و ملک رسوا شد و ناموس باس و سیاست پیدا، تا کابوس عجز و ضعف، مستولی و طاووس ملک، شکار جندان بلا گشت و شاه کاووس در دست سپاه دیوان محنت و غم مقید ماند. دل را بر قضای مبرم خوش کرد و به عجز و قصور تن در داد و سر به بخت بد باز نهاد و...» (همان، ج ۲: ۱۴۳-۱۴۲)

عطاملک در این بند از کتاب خود، سلطان محمد را به کی کاووس، پادشاه دوران اساطیری ایران ° که به دست دیو سپید اسیر شده بود ° و غم و اندوه و ترس حاکم بر روح و جسم سلطان را به لشکریان دیو سپید تشبیه کرده است که هیچ‌گاه رستمی پیدا نشد که دیو سپید و لشکریانش را شکست داده و ترس را از وجود سلطان محمد برون کند.

۸. بعد از مرگ سلطان محمد، به علت عدم اتحاد اقوام و امیران و طوایف مختلف بر سر انتخاب جانشین، جلال‌الدین از خوارزم به قصد جمع‌آوری سپاه به سوی خراسان حرکت می‌کند. در راه به عده‌ای ۷۰۰ نفری از مغول برخورد می‌کند و به یک حمله آنها را از پا درمی‌آورد و با تصرف آذوقه و اسلحه آنها، ادامه راه می‌دهد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۷: ۶۴)

جویبی در شرح واقعه نبرد سلطان با مغولان چنین می‌نویسد:

«... و چون مردان بر راه نسا عازم شادیاخ شد. تا چون به استو رسید، در پشتۀ شایقان، با لشکر تاتار دوچار زد و با عددِ قلیل، ساعتی طویل با آن قوم محاربت نمود و به حمله‌های متواتر متعاقب، که اگر در آن حالت پور زال بودی، جز راه گریز نسپردی، مقاومت کرد، تا به وقتی که روزگار چادر قبری پوشید:

سپهید عنان ازدها را سپرد به گرد از جهان روشنایی ببرد<sup>۷</sup>  
و در هنگام ولات حین مناصب از میان آن قوم خلاص یافت. (جویی، ج ۲، ۱۳۸۷: ۱۷۴)  
از عبارات مذکور چنین برمی‌آید که عطاملک، جلال‌الدین را در شجاعت و جنگجویی حتی از رستم برتر دانسته. زیرا با عده‌ای اندک در مقابل مغولان ایستادگی می‌کند و موفق به شکست آنها می‌شود و با بهره‌گیری از بیت فردوسی و نماد اسطوره‌های ازدها<sup>۸</sup> برای اسب<sup>۹</sup> رنگ حماسی بیشتری به نبرد می‌بخشد.

۹. پس از مرگ سلطان محمد خوارزمشاه، سلطان جلال‌الدین در ذی‌الحجه سال ۶۱۷ ه. ق. به سمت غزنین حرکت کرد و در تعقیب و گریز با لشکر مغولان بالاخره به غزنین رسید. چون خبر رسیدن سلطان همه جا شایع شد، عمده اقوام با لشکریان خود به او پیوستند و وقتی لشکر انبوهی فراهم شد، در موسم بهار از غزنین به سمت پروان روان شد. در این هنگام، خبر رسید که دو تن از سرداران مغول به نام تکجک و ملغور با لشکریان بسیار به محاصره قلعه والیان مشغول‌اند و چیزی نمانده آن را تصرف کنند. عطاملک درگیری سلطان با مغولان راه باز به استعانت از اسطوره‌های تورانی و ایرانی چنین توصیف می‌کند:

«... سلطان بنه و ائقال را در پروان بگذاشت و با لشکر بر سر تکجک و ملغور تاختن آورد. مردی هزار از قراول تبار بکشت و چون لشکر سلطان به عدد زیادت بود، لشکر مغول از آب عبور کردند و پل خراب و بر آن جانب آب نزول کردند و رودخانه میان هر دو لشکر حایل بود. به تیر بر یکدیگر دست بگشادند تا چون شب درآمد، نیم شبی لشکر مغول کوچ کردند و سلطان بازگشت و ذخایر بسیار بدانجا نقل فرمود و ذخایر خزاین استخراج کرد و بر لشکر تخصیص فرمود و با پروان مراجعت نمود و چون این خبر به خدمت چنگیز خان رسید و التیام و انتظام احوال سلطان معلوم رای او شد:

خبر شد به نزدیک افراسیاب که افکند سهراب کشتی بر آب<sup>۸</sup>  
ز لشکر گزین شد فراوان سوار جهان دیدگان از در کارزار<sup>۹</sup>

(همان، ج ۲: ۱۷۸)

چنگیزخان پس از شکست سردارانش، سردار دیگری به نام شیکی قوتوقو را با سی هزار مرد جنگی عازم پروان می‌کند که این بار نیز پس از جنگی سخت، سلطان جلال‌الدین پیروز گشته و سرداران مغول با شرمساری به سوی چنگیزخان باز می‌گردند. چنگیزخان تصمیم می‌گیرد تا خود در صدد دفع سلطان جلال‌الدین و شکست او بر آید. عطاملک ادامه ماجرا را چنین نقل می‌کند:

«... و چنگیزخان آن غایت را، از کار طالقان فارغ گشته بود و تفرقه فرقه سلطان دانسته، بر دفع و انتقام چون برق وهاج و سیل ثجاج، اندرونی از انتقام مشحون، با لشکری از قطار باران افزون، روی به سلطان نهاد. چون آوازه او به سلطان رسید و خبر حرکت او بشنید و لشکر چندان نه که طاقت مقاومت آن لشکر پرکین و مقابلهت پادشاه روی زمین تواند:

که آن شاه در جنگ نر اژدهاست دم آهنگ بر کینه ابر بلاست<sup>۱۰</sup>  
شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب<sup>۱۱</sup>  
(همان: ۱۸۱-۱۸۰)

چنانچه ملاحظه می‌شود، عطاملک در نقل این حوادث، چنگیزخان را به افراسیاب که در شاهنامه مظهر دشمنی با ایران است و سلطان جلال‌الدین را به سهراب، پهلوان ایرانی تشبیه کرده است که بیانی دیگر از علاقمندی و حس میهن‌دوستی اوست.

۱۰. عطاملک در «ذکر سلطان جلال‌الدین» و نبرد او با چنگیزخان در کنار رود سند و به آب زدن سلطان پس از شکست چنین می‌نویسد:

«... و چنگیزخان چون آن حال مشاهده کرد، روی به پسران آورد و گفت: از پدر، پسر مثل او باید. چون از غرقاب آب و آتش به ساحل خلاص رسید، از او کارهای بسیار و فتنه‌های بی‌شمار تولد کند. از کار او مرد عاقل، غافل چگونه تواند بود؟  
به گیتی ندارد کسی را همال مگر بی‌خرد نامور پورزال<sup>۱۲</sup>  
به مردی همی ز آسمان بگذرد همی خویشتن کهتری نشمرد<sup>۱۳</sup>  
(همان، ج ۲، ۱۸۳)

در این بخش، جوینی بار دیگر سلطان جلال‌الدین را به رستم تشبیه و از شکوه و عظمت ایرانیان یاد کرده و علاقه خود را به فرهنگ اساطیری ایران زمین ابزار نموده است.

۱۱. در سال ۶۲۲ ه. ق، آذربایجان و آران در دست اتابک ازبک، پسر اتابک محمد جهان پهلوان، بود. وقتی اتابک ازبک خبر آمدن جلال‌الدین را شنید، به گنجه گریخت. سلطان جلال‌الدین تبریز را فتح کرده و به جهت سرکوبی کفار گرجی به تهیه سپاه مشغول گردید.

«... سلطان را تماشای شکار هوس کرد. جریده، با سواری چند به راه برفت و گرجیان را چون خبر شد، پانصد سوار مرد ابنای جدّ و جهد را روان کردند، مگر سلطان را ناگهان به کمند کید صید کنند و آتش اسلام را منطفی:

سوار جهان پوردستان سام به بازی سر اندر نیارد به کام<sup>۱۴</sup>  
(جوینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۰۴)

البته سلطان وقتی متوجه گرجیان می‌شود، ابتدا به تنهایی و دلاورانه یورش‌های چندی بر آنها برده و سپس به همراهی سپاهسانی که به کمک وی می‌آیند، آنها را شکست داده و در ادامه، تفلیس را نیز تصرف می‌کند. (همان، ۲۰۵-۲۰۴)

۱۲. در سال ۶۲۵ ه. ق که سلطان جلال‌الدین به گرجستان مراجعت نمود، سلاطین روم و شام و ارمن و آن حدود، به جبران شکست‌های گذشته و نیز یورش‌ها و تجاوزاتی که در غیاب سلطان مرتکب شده بودند و برای جلوگیری از انتقام‌جویی سلطان، با لشکریان بسیاری آماده دفع سلطان و لشکریان او گردیدند. سپاهیان آنها چندین برابر لشکر سلطان بودند. جلال‌الدین گروهی از آنها را به جهت کمک‌هایی که قبلاً به آنها کرده بود، از حمله منصرف ساخت و در نهایت به ایوانی، سردار گرجی، با این ترفند که تازه از راه رسیده‌اید و خسته‌اید، پیشنهاد جنگ تن به تن داد و او نیز پذیرفت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۷: ۱۴۴-۱۴۳) جوینی در وصف شجاعت سلطان جلال‌الدین در جنگ‌های تن به تن و باز با اشاره به پهلوانان اسطوره‌ای ایران و با مدد از شاهنامه فردوسی، در «ذکر مراجعت سلطان با گرجستان» چنین می‌نویسد:

«... ایوانی را این سخن نیک موافق افتاد و از جوانان کُنداور و دلبران دلاور، یک سرور که با کوه به قیامت پهلو می‌زد، در میدان آمد و از این جانب، سلطان منکروار:

ز لشکر برون تاخت بر سان شیر به پیش هجیر اندر آمد دلیر<sup>۱۵</sup>  
و خلقی از جوانب نظاره‌کنان. سلطان هم در تک اسب تکبیر گویان:

یکی نیزه زد بر کمر بند او که بگسست خفتان و بر بند او<sup>۱۶</sup>  
آن ملعون از اسب بر زمین افتاد و جان بداد...» (جوینی، ج ۲، ۱۳۸۷: ۲۱۲)

در این بخش عظاملک به جنگ سهراب و هجیر (از پهلوانان ایرانی) اشاره، پهلوان گرجی را به هجیر مانند می‌کند و سلطان جلال‌الدین را بسان سهراب می‌داند.

۱۳. در یکی از جنگ‌های تن به تن سلطان جلال‌الدین با دشمنان، جوینی با اشاره به پهلوانان اسطوره‌ای ایران و به یاری از شاهنامه فردوسی چنین مرقوم داشته است:

«... از ناوری دیگر به جثّه کوه بیستون، با نیزه‌ای مانند ستون، بر مرکبی چون هیکل فیل، در تاخت... از ناور هر لحظه حمله می‌آورد و سلطان به چابک دستی آن را رد می‌کرد. متواتر، بر این جمله حمله‌ها آورد و سلطان را زخم‌ها زد و کارگر نیامد. کار سخت شد و نزدیک رسید که شیطان رجیم به سلطان رجیم غالب شود و شاه در دست دیو سپاه افتد. باز چون حمله او به سلطان نزدیک رسید، سلطان در تک اسب به زیر جست:

یکی نیزه زد بر سر اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس<sup>۱۷</sup>

... و فریقین از مشاهده این حال، که رستم زال را امثال آن میسر نبود، تعجب نمودند و هر یک:

همی گفت هر کس که این رستم است و یا آفتاب سپیده دم است<sup>۱۸</sup> (همان، ج ۲، ۱۳۸۷: ۲۱۲-۲۱۳)

در این نقل عطاملک، پهلوان گرجی (از ناور) را شیطان رجیم خوانده و سلطان جلال‌الدین را سلطان رجیم و سپس پهلوان گرجی را به اشکبوس، پهلوان تورانی و جلال‌الدین را به رستم تشبیه کرده که در جنگ ایران و تور، رستم، اشکبوس را با نیزه از پا درمی‌آورد و طرفین را به تحسین و تعجب وا می‌دارد. زیرا که رستم زال هم، توان چنین نبردی را نداشت. وجه غالب در این اظهارات، حکایت از عقاید مذهبی و پابندی عطاملک به اسلام دارد.

۱۴. در سال ۶۲۷ ه. ق، بعد از فتح اخلاط توسط سلطان جلال‌الدین، الملک‌الاشرف حاکم حرّان و رهان از بلاد الجزیره که از ملوک ایوبی بود (برادرزاده صلاح‌الدین ایوبی، مجاهد گرد) با علاء‌الدین کی‌قباد سلجوقی و امرای حلب و موصل بر ضدّ سلطان متحد شدند که جلال‌الدین به علت بیماری در جنگ با آنها شکست خورده به اخلاط و سپس به خوی رفت و هنوز از صدمات و آسیب‌های این شکست آسوده نشده بود که خبر رسیدن سپاهیان مغول را شنید و به تبریز آمد و رسولانی جهت خلیفه و سلاطین شام و روم فرستاد و خواستار اتحاد با آنها برای دفع مغول شد که متأسفانه این اتحاد صورت نگرفت. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹-۱۴۸)

عطاملک در این خصوص چنین نقل می‌کند:

«... هیهات، هیهات! در هر سینه‌ای که نهال مخالفت کاشته باشی و از خون دلها بیخ آن را آب داده، از بار آن جز خار سمار و زخم روزگار چه توقع کنی؟ و جامی را که به زهر قاتل آگنده کنی، شراب بابل [از آن] چه طمع داری؟ و اعتذار و استغفار بعد از اسارت‌تار، مرهمی است که بر کشتگان طعان و ضراب نهند و نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند.» (جوینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۲۵)

در همین حین خبر رسید که لشکر مغول به سراب رسیده است، سلطان به مشکین شهر رفته و سپس به دشت مغان و در پی تعقیب‌های متوالی مغولان، متوجّه دیار بکر گشت.

عطاملک چنین ادامه می‌دهد:

«... و سلطان متوجه دیار بکر گشت و چون چشم مغول با نزدیک جرماغون رسید، بر مراجعت و ترک مبالغت و استقصا در طلب سلطان باز خواست بلیغ نمود که مثل چنان خصمی که ضعیف شده باشد و ستور تواری و استخفا به روی حال فرو گذاشته، هم در آن وهلت چگونه او را مهلت دهند و در جست‌وجوی، سبیل غفلت بورزند؟ نایماس و اعیان امرا با جماعتی پرکین، چون کینه‌کشان افراسیاب از گرگین، بر عقب او چون برق بفرستاد.» (همان، ۲۲۸)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، عطاملک، اتحاد حاکمان مناطق مسلمان‌نشین را برای مقابله با مغولان مؤثر دانسته و عدم اتحاد آنها را در آن زمان موجب شکست لشکریان مسلمان و هرگونه اتحاد بعدی آنها را به مثابه نوشداروی پس از مرگ سهراب می‌داند که باز اشاره‌ای است به داستان افسانه‌ای رستم و سهراب که پس از آنکه سهراب به دست پدرش، رستم کشته می‌شود، رستم برای به دست آوردن نوشدارو و مرهم زخم او، نزد شاه ایران می‌رود و وقتی باز می‌گردد که سهراب جان به جان آفرین تسلیم نموده بود و نوشدارو ثمری نداشت. او در ادامه، تعقیب سلطان جلال‌الدین توسط لشکریان مغول را به مانند تعقیب گرگین، سردار ایرانی توسط لشکریان افراسیاب، پادشاه توران می‌داند که در این مقایسه ضمن بروز احساس میهن‌دوستی خود، از شکست مسلمانان متأثر شده و به نوعی غیرتمندی خویش را نسبت به مذهب نشان می‌دهد.

۱۵. عطاملک در دفاع از سرکوب فرقه اسماعیلیه<sup>۱۵</sup> که متأسفانه عطاملک تحت تأثیر اوضاع سیاسی با ایشان خصومتی به دور از عدل و انصاف داشته و درباره آنها قضاوت‌های غیرواقع و ناروا، نموده است<sup>۱۶</sup> در زمان سلطنت منکوقان و تحت امر هلاکوخان، شجاعت مغولان را در تسخیر قلعه‌های اسماعیلیان به شجاعت سهراب همانند کرده است:

«... و پادشاه با مردانی که بؤس را نوش دادند و بؤس را پاس ندارند:

برفتند و روی جهان تیره گشت ز سهراب گردون همی خیره گشت<sup>۱۷</sup> (همان، ج ۳: ۱۴-۱۳)

و در جایی دیگر حکایت شکست اسماعیلیان را بهتر از داستان رستم می‌داند و در باب اسماعیلیان چنین می‌نویسد:

«... از ایشان هر کس که مهین بود، چون سگ مهین شد و هر دزدار، از در دار و هر کوتوال، بی سرو کوپال گشت. در میان خلایق، چون جهودان خوار شدند و مانند شوارع، خاکسار گشتند. ... و تمام عالمیان و به تخصیص اهل ایمان، از شر مکیدت و خبث عقیده ایشان آسودند.

بل کافه آنام، از خاص و عام، کرام و لنام، در این شادی همداستان شده و به نسبت این حکایات، حکایت رستم داستان افسانه باستان گشته و...» (همان، ۱۴۲-۱۴۱)

عظاملک در این متن، باز به دلیل خصومتی که نسبت به اسماعیلیه داشته، تعصب مذهبی خود را بروز داده و برای بیان این موضوع، از شخصیت‌های اسطوره‌ای استفاده کرده است.

۱۶. عظاملک در جلد سوم از تاریخ جهانگشا در «ذکر جلوس پادشاه هفت کشور» به سلطنت منکوقاآن، پسر بزرگ تولی و نوه چنگیز می‌پردازد. در مراسم جشنی که همه در حال عیش و نوش بودند، عده‌ای با برنامه‌ریزی قبلی در صدد انجام توطئه علیه منکوقاآن شدند. پس از آنکه نیت این جماعت افشا شد، با رأی و تدبیر و بدون خون‌ریزی و جنگ، دشمنان توطئه‌گر به یاران فداکار تبدیل می‌شوند و نیز با یادآوری رستم و اسب او به نام «رخش» و در تأیید اینکه اندیشه درست و پاک، کاراتر از صد قبضه شمشیر است، چنین نقل می‌کند:

درشتی و تندی نیاید به کار به نرمی برآید ز سوراخ مار  
« اگر بر این نمط میسر نشود و به مواسات و مجاملت، آن جماعت سر بر خط نهند،  
آخ‌الدواء الکی را کار توان بست و پشت مقاومت ایشان را پست گردانید.

به پیش توست میان بسته لشکری سر تیز به سان رمح و سنان وقت خدمت و گه کین  
به مثل خسرو با جام، هر یک اندر عقل به شکل رستم بر رخس هر یک اندر زین»  
(همان، ج ۳: ۶۵-۶۴)

### نتیجه‌گیری

از آنچه مذکور افتاد معلوم می‌شود که عظاملک:  
 ° اولاً احاطه‌ای کامل به تاریخ ایران، بویژه تاریخ ایران باستان داشته و با آثار منظوم فارسی، از جمله شاهنامه فردوسی کاملاً مأنوس بوده است؛  
 ° ثانیاً استفاده از افسانه‌ها و اسطوره‌ها برای عظاملک دستاویز مناسبی بوده است تا بتواند در قالب آنها مطالب و مسائل موردنظر خود را مطرح نماید؛  
 ° ثالثاً بررسی افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی نشان می‌دهد که عظاملک در صدد است تا با طرح آنها، شکوه و عظمت ایرانیان را احیا کند و با تشبیه و تمثیل شاهان و سلاطین ایرانی به پهلوانان اسطوره‌ای و حماسه‌ای به نحوی مقتضی از آنها تجلیل نماید و شأن و منزلت آنان را در برابر مغولان نشان دهد.

## یادداشت‌ها

۱. در نسخهٔ ژول مول، ج ۲، ص ۱۲۵۱، بیت ۲۷۷۵ آمده است.
۲. همان، جلد ۲، ص ۱۲۸۵، بیت ۳۵۷۶.
۳. در نسخهٔ ژول مول چنین ضبط شده است:
- همی گفت کاین را نخوانید مرد/ یکی ژنده پیل است با دار و برد (ج ۲، ص ۱۲۸۵، بیت ۳۵۷۷).
۴. این بیت در نسخهٔ ژول مول دیده نشد.
۵. در نسخهٔ ژول مول چنین ضبط شده است:
- همی ناله از مرگ اسفندیار/ ندارد به جز ناله زو یادگار (ج ۲، ص ۱۲۳۵، بیت ۲۴۰۵).
۶. همان، ج ۲، ص ۸۷۹، بیت ۸۱۲.
۷. در نسخهٔ ژول مول چنین ضبط شده است:
- سپهبد عنان اژدها را سپرد/ به خشم از جهان روشنایی ببرد (ج ۱، ص ۳۳۶، بیت ۳۰۲).
۸. همان، ج ۱، ص ۳۳۲، بیت ۲۰۸.
۹. در نسخهٔ ژول مول چنین ضبط شده است:
- ز لشکر گزین کن فراوان سوار/ جهان دیدگان از در کارزار (ج ۲، ص ۱۲۴۱، بیت ۲۵۴۹).
۱۰. همان، چنین ضبط شده است:
- که آن ترک در جنگ نر اژدهاست/ دم آهنج و در کینه ابر بلاست (ج ۱، ص ۲۳۴، بیت ۳۵).
۱۱. این بیت در نسخهٔ ژول مول دیده نشد.
۱۲. در نسخهٔ ژول مول چنین ضبط شده است:
- ز گیتی ندانم تو را کس همال/ مگر بی‌خرد رستم آن پورزال (ج ۲، ص ۱۲۴۰، بیت ۲۵۱۱).
۱۳. همان، ج ۲، ص ۱۲۴۰، بیت ۲۵۱۳.
۱۴. همان، ج ۲، ص ۱۲۵۸، بیت ۲۹۵۰.
۱۵. در نسخهٔ ژول مول چنین ضبط شده است:
- ز لشکر برون تاخت برسان باد/ چنین گفت کای داده جانت به باد (ج ۱، ص ۳۳۳، بیت ۲۵۲).
۱۶. این بیت در شاهنامهٔ تصحیح ژول مول دیده نشد.
۱۷. در نسخهٔ ژول مول چنین ضبط شده است:
- بزد تیر بر سینهٔ اشکبوس/ سپهر آن زمان دست او داد بوس (ج ۲، ص ۷۰۰، بیت ۱۴۱۹).
۱۸. در نسخهٔ ژول مول چنین ضبط شده است:
- همی گفت هر کس که او رستم است/ و یا آفتاب سپیده دم است (ج ۱، ص ۳۲۵، بیت ۵۷).
۱۹. در نسخهٔ ژول مول چنین ضبط شده است:
- برفتند و روی هوا تیره گشت/ ز سهراب گردون همی خیره گشت. (ج ۱، ص ۳۶۳، بیت ۹۶۶).

## منابع

- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۷)، تاریخ مغول، تهران، مؤسسه نگاه.
- جویی، عطاملک (۱۳۸۷)، تاریخ جهانگشای جویی، با شرح احمد خاتمی، تهران، نشر علم.
- خاتمی، احمد (۱۳۷۳)، شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جویی، تهران، پایا.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۸) شاهنامهٔ فردوسی، به کوشش پرویز اتابکی بر اساس نسخهٔ ژول مول، تهران، علمی، فرهنگی.